

روضه شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ
السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ

* تو دوران جنگ، هر وقت کار رزمنده‌ها گره میخورد متوسل به حضرت زهرا میشدند، شهدا فهمیده بودن نوکری برای خانوم چیکار می‌کنه،

یکی از اون شهدا که ارادت ویژه‌ای به حضرت زهرا(س) داشت حاج قاسم بود. هر سال که ایام فاطمیه می‌رسید، حاج قاسم ده شب مراسم می‌گرفت. اول در حیاط خانه‌اش بود و بعد برای ادامه مراسم، زمین کناری را آماده کرد و اسمش را گذاشت «بیت‌الزهرا». وقتی اومد تهران، همون جا رو وقف عزاداری حضرت زهرا کرد.

یک‌بار برای فاطمیه کارگر آورده بودند تا سرویس‌ها را تمیز کنه. حاج قاسم وقتی فهمید، خودش پایین رفت، در را بست و چهل‌وچند دقیقه تنها تمیز کرد. وقتی بیرون آمد، فقط گفت: «خوشحالم که من هم تونستم خدمتی برای حضرت زهرا انجام بدم». حاج قاسمی که در مورد عنایت حضرت در جنگ می‌گفت: «من قدرت حضرت زهرا را در هور دیدم، محبت ایشان را در قلب کانال ماهی دیدم و شجاعت ایشان را وسط میدان مین.»

وقتی که اختیار دو عالم به دست اوست محشر بدون فاطمه بر پا نمی‌شود

حبل‌المتین شیعه نخ جانماز اوست بی او گره ز کار کسی وا نمی‌شود

* ددیدم به مادر وقتی خیلی مریضی می‌کشه، خیلی درد می‌کشه، بعد از دست دادن همچین مادری بچه‌ها خیلی گریه می‌کنن، اما میگن: «مادر راحت شد... خیلی درد کشید»

دیگه روزی آخر، خانوم می‌گفت: «بچه‌ها دست‌هاتون رو بیارید بالا... می‌خوام دعا کنم.»

بعد با صدای شکسته می‌گفت: «خدا یا... دیگه مرگ فاطمه رو برسون»

آخ قربان امیرالمومنین برم که چطور تونست این مصیبت رو تحمل کنه!

شاید هی با خودش زمزمه می‌کرد میگفت: زهرا جان شرمندتم نتونستم کاری کنم برات.

بسترت را جمع کن از خانه، بیماری بس است زیر چشمت گود افتاده است، پس زاری بس است

از همان روزی که تو تب کرده ای تب کرده‌ام خوب شو خوبم کنی، سه ماه بیماری بس است

من مرتب می‌کنم این خانه ات را تو فقط لحظه ای هم دست از دیوار برداری بس است

ای شکسته بال پس کی استراحت می‌کنی هر زمان که پا شدم دیدم تو بیداری، بس است

* به نقل مرحوم طبرسی ۳۰۰ مرد جنگی اومدن دم در خانه، گفتگوی بین فاطمه سلام الله علیها و مهاجمین برقرار شد. حضرت پشت در استغاثه کردن، به استغاثه فاطمه سلام الله علیها «إِنصَرَفُوا بَاکِین»؛ عده ای عقب عقب گریه کنان برگشتن «و بقی فلان و معه قوم»

یه نانجیب باقی ماند، بهش گفتن تو این خانه فاطمه سلام الله علیها زندگی می‌کنه، گفت: اگه فاطمه هم زندگی کنه خونه رو با اهلش می‌سوزونم از اینجا به بعد من از قول خود بی بی روضه رو بخونم. (اگرچه ضاربین هم نقل کردن) نامه نوشت به معاویه: نفس فاطمه را از پشت در شنیدم، دلم داشت به رحم می‌آمد یه جوری ناله میکرد، بند دلم رو پاره کرد اما یاد کینه‌های بدر و أحد و خیبر افتادم «و رَکَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ قَرَدَهُ عَلَیَّ» چنان با لگد به در نیم سوخته زد در رو به سوی من فاطمه هل دادن،

«وَأَنَا حَامِلٌ» من باردار پشت در بودم، «وَالنَّارُ تَسْعَرُ وَتَسْفَعُ وَجْهِي» آتش زبانه میکشید، اول صورتم رو اذیت کرد بعد که ضربه رو زدن «فَسَقَطْتُ لَوْجْهِي» (ان شاء الله که هیچ وقت تو زندگیت نبینی یه خانم با صورت زمین بخوره مخصوصاً اگه بار شیشه داشته باشه) چنان با صورت زمین خورد، اینجا بود صدا زد «يَا فَضَّةُ إِلَيْكَ فَخْذَيْنِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ» محسنم رو کشتن

۵۰ سال بعد هم کربلا حسینش از بالای مرکب چنان با صورت زمین خورد «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَنْ قَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ»؛ تا با صورت زمین خورد دیدن صدا زد «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»

بلند مرتبه شاهی و پیکرت افتاد همین که پیکرت افتاد خواهرت افتاد
تو نیزه خوردی و یک مرتبه زمین خوردی هزار مرتبه زینب ، برابر افتاد
تو را به خاطر درهم چه در همت کردند چنان که شرح تن تو به آخرت افتاد

تهیه شده در سرویس علمی- فرهنگی خبرگزاری حوزه